

\_اینا چیه پوشیدی؟! ای بابا مرتضی که ناقص العقل بود توم دیوونه شدی

آوا عینکشو توی موهاش زد و برگه هارو جلوش گذاشت

\_بیا بگیر بخون!

نیم نگاهی به برگه ها انداخت!

\_اینا چیه!؟

\_پرینت پیام های پریناز و پارسا

عصبانی گفت:

\_مسخرم کردید!!!! شما واقعا صلاح منو میخواید یا میخواید برنجونیتیم!؟؟؟

بی صبرانه گفتم:

\_البته که صلاح تو میخواییم

نیشخندی زد و گفت:

\_هه اره حتما برای همینم پیامای عاشقانه زمو با دوسپسرشو برام آوردییید!؟؟؟

صدای داد برزین به حدی بالا بود که آوا از ترس جیغ کشید

و برزین برگه هارو روی زمین انداخت و از اتاق بیرون رفت

\_برزین چیکار میکنی!؟ برزیننن صبر کن

\_صبر کنم!؟ چیو میخواید ثابت کنید اینکه پریناز من یه دختر هرزس!!!

خب خودمم اینو میدونم با چشمم دیدم دیگه چرا به روم میارید!!!

چرا مدرک عاشقانه میارید مرتضی چند بار باید بسوزم داداش!!!!!!؟؟؟

آوا داد زد

\_به خودت بیا برزین هرزگی کدومه

اینا مدارکیه که ثابت میکنه پریناز تو بیگناهی!

\_هه! بیگناه!!! مرتضی میدونی چیه!دیگه دلیم نمیخواد بینمتون نه تورو نه زنتو!

با این حرفش مرتضی برای لحظه ای مکث کرد

که آوا جلو او آمد

\_مرتضی به حرفش گوش نکن بیا بیا ما مدارکو به زور بهش نشون بدیم بخاطر

پریناز

داد زدم

\_کسی که طرف یه زنو بگیره!

کسی که طرف منو به پریناز بده! کسی که جای کنار من بودن توی این روزای سخت

میره

و دنبال جستجوی بی گناهیی یه زن بی رحمه همچین کسیو نمیخوام

مرتضی با داد گفت:

\_کیفتو بردار آوا دیگه اینجا کاری نداریم

آوا تمنا کرد:

\_چطور کاری نداریم مرتضی پریناز بیگناه...

– گفتم کیفیتو بردار میایی یا تنها برم!؟؟؟

اوا با گریه به سمت کیفش رفت که دستشو گرفتم و از عمارت بیرون کشوندم  
– چیکار میکنی مدارکم جا گذاشتم چرا این کارو کردی مرتضی بیا تلاشمونو بکنیم

– تلاششش!!!!!! مگه ندیدی چی گفت مگه ندیدی گف برید بیرون مگه ندیدی گفت  
دیگه برادرم نیستی

مگه ندیدی بیرونمون کرد!

الان میریم خونه توم این لباسای مسخره رو در میاری

و به قول برزین دیگه هیچوقت اسم پرینازو نمیاری!

اوا گریه کرد

– شما بی رحمید شماها سنگید یه دختر بدبخت که الان معلوم نیس کجاست!

حاملس اگه بازم یه گوشه از حال رفته باشه چی! برزین مگه چقدر بی رحمه!

برزین همونطور از بالا نگامون میکرد.....

از زبان برزین:

نگاهمو همونطور از بالا به آوا و مرتضی دوختم ای کاش ناراحتشون نمیکردم کاش  
نمیرفتن!

همسرمو از دست دادم و حالام بهترین دوستامو!!!

ای کاش اینقدر حرف پرینازو نمیزدن!

با صدای آوا از فکر بیرون اومدم

و نگاهمو از بالا بهش دوختم

\_میشنوی صدامو برزین!

یه زن حامله الان اون بیرون تو این سرماست

اگه بازم از حال رفته باشه

چی اگه خونریزی کرده باشه چی!

اگه پناهی برای موندن نداشته باشه یه بار شد ازش توضیح بخوایی!؟

یه بار شد بهش گوش بدی!؟ پریناز هیچ بچت چی!؟

شد بخاطر بچت بهش اجازه حرف زدن بدی!

الان علاوه بر پریناز بچتم اون بیرونه حتی معلوم نیس که زنده باشه یا نه

پریناز رفت مارم بیرون کردی شایدم دیگه هیچوقت همو نبینیم

اما به خودت بیا! تا قبل اینکه همه رو از خودت دور کنی به خودت بیا!

حرف دیگه ای نزد و به همراه مرتضی سوار ماشین شد

\_مرتضی! داداش!

جوابی نداد و سوار ماشین شد لعنتی! لعنت بهت پریناز

زندگیمو خراب کردی!

ای کاش هیچوقت عاشقت نمیشدم لعنت به من احمق!!!

اخه دختر قحطی بود!!! من چرا عاشق تو شرم

به اتاقم رفتم و کریمه رو صدا زدم

\_برام یه شیشه مشروب بیار از همون کابینت آخری

\_اما آقا برزین شما تازه از مستی درومدید

بهتر نیس مشروب میل نکنید!؟

\_کاری که گفتمو بکن!!!

وقتی حالم سرجاشه غم هام یادم میاد اما وقتی مستم به هیچی فکر نمیکنم!

دوای درد من مشروبه زود باش!

چشمی گفت و از اتاق بیرون رفت

با رفتنش به سمت میزم رفتم که چشمم به مدارکی خورد که آوا و مرتضی آورده

بودن

مدارکو مچاله کردم و توی کشوی میز پرت دادم

و درشو با پا بستم

\_برید گم شید همتون برید و از زندگیم گم شید!

پریناز:

چند ساعتی خوابیدم و سعی کردم

استراحت کنم باید کمتر غصه میخورم!

دکتر گفت بچم تو شرایط روحیه حساسیه!نباید به خودم فشار میاواردم

نباید فکرای مسخره میکردم!

با بوی خوشی که به مشامم خورد سرمو از روی بالشم برداشتم

یادش بخیر یه زمانی تنها ناراحتیم این بود که چرا غذاهات دیر آماده

میشه

مامان من عاشق کوکو سیب زمینی های مامان بودم

یه زمانی سر آخرین دوش دعا راه میفتاد!

من ازت متنفر بودم برزین!

حس عشقی بهت نداشتیم!

ای کاش منو به اجبار وارد زندگیت نمیکردی ای کاش عاشقم نمیوردی

اصلا ای کاش میزاشتی تو خرید خودم بمونم!

من لیاقت تورو نداشتیم!لیاقت عشقتو نداشتیم!

لیاقت من همون پارسای خیانت کار بود چون من قدردان عشق تو نبودم!

با تقه ای که به در خورد از فکر بیرون اومدم بازم گونه هام خیس اشک شده بود

\_پریناز دخترم نمیخواهی نهار بخوری

لبخندی زدم

\_الان میام مامان دارم تختو مرتب میکنم!

به سمت دستشویی رفتم و صورتمو شستم



با دیدن جعبه لوازم آرایش و کش موهام لبخندی زدم

\_هنوزم نگهشون داشتی مامان!

لبخندی زد و گفت:

\_مگه میشه نگهشون ندارم! تک تک وسایلتو نگه داشتتم دختر خوشگلم من یه مادرم!

هروقت دل تنگت میشدم وسایلتو نگاه میکردم یا بالشتو بو میکشیدم

لبخندی زدم

\_الهی من قربونت برم مامان

\_یه چیزی بگم پریناز!

\_جانم مامان

\_دیگه نمیخوام تورو از دست بدم دخترم دیگه اجازه نمیدم هیچ مردی ناراحت کنه!

اون برزین هه همونم لیاقت نداشت!

اگه لیاقت داشت بهت اجازه حرف زدن میداد

اگه لیاقت داشت حداقل بخاطر بچتون حداقل تا زمان زایمانت بهت وقت میداد

اما چیکار کرد! تو شهر غریبه ولت کرد وای دخترم...

بازم به گریه افتاد و منم هم زمان باهاش گریه افتادم

\_دختر کم دیگه حتی اگه بیاد التماسم کنه تورو بهش نمیدم شنیدی!؟

همچین مردی اگه فردا تهمت دزدی هم بهت بزنی باور میکنه

چون فکر کرد تو هرزه ای پس اینکه فکر کنه تو دزدی برایش چیزی نیس!

بیا برگردیم به زندگی قبلمون به روزایی که باهم کار میکردیم به روزایی که به دو لقمه  
نون سر سفره مون راضی بودیم

به روزایی که غمی نداشتیم

\_اخه من الان حاملم

\_خب باشی!قراره بشیم سه نفر من مراقب بچتم هستم

اما دیگه هیچقت اجازه نمیدم اون مرد حتی نزدیکت شه عزیزم دیگه تورو دستش  
نمیدم!

لبخندی زدم و گفتم:

\_هوممم نمیخوای منو اول به کوکو سبزی دعوت کنی بعد مفصل حرف میزنیم!؟

باشه ای گفت که با لبخند بغلش کردم

توی دلم غوغا بود

توی دلم یه دنیا بغض بود بغضایی که هرچقدرم گریه میکردم بابتش خالی نمیشدم!

اما حق نداشتم اینقدر گریه کنم حق نداشتم مادر بدبختم و بچمو اینقدر ناراحت و پر غصه کنم!

به همراه مادر به آشپزخونه رفتم و با ولع مشغول به خوردن کوکوسبزی های خوشمزه شدم

تا شب همونطور گذشت و با مامان از خاطرات قدیم صحبت کردیم

ساعت تقریبا دوازده شب بود که مامان برای خوابیدن به اتاقش رفتم

و منم یکم پنجره رو باز کردم و هوای تازه خوردم

که یکم زیر دلم تیری کشید دستی روی شکمم کشیدم

معذرت میخوام دخترم این روزا خیلی اذیت شدی اما قوی باش خواهش میکنم!

درکم کن روزای سختیو داشتتم قول میدم

از این به بعد بیشتر مراقبت باشم توم قول بده وقتی بزرگ شدی از من ناراحت  
نشی!